

سرنوشت زبان پارسی هند در تئیه قاره هند

سیروس صالح پور

پیش از چیرگی دویست ساله ی جهانگیری و جهانخواری انگلیس، زبان پارسی نه تنها زبان آیینی و درباری خشکسار واره ی هند و پاکستان بود، لیک کارآمدی بنیادین در زندگانی فرهنگی و اندیشه یی آن سامان داشت و نموداری از فرهنگ نژاده و با ارزش به شمار می رفت. زبان فارسی در خشکسار واره ی هند نه تنها کالایی راهیافتی بیگانه نبود، لیک کارسازی آن در زندگی روزانه و دانش و فرهنگ مردم به اندازه یی بود که آن بیگانگی که درباره ی یک زبان بیگانه دریافت می شود درباره ی زبان پارسی به چشم نمی خورد.

دو سده دست درازی و چنگ اندازی بیگانه، پیوند های اندیشه یی گذشته ی مردم خشکسار واره را آن چنان از هم گسست که نژاد امروزی را نه تنها با زبان و ادب پارسی بیگانه کرد که ارزش آن را در زندگانی آن ها زمان رهایی یافته از چنگال جهانخواری، از میان برده است. نژاد تازه که شیفته و واله ی دانشها و شگرد شناسیهای نو و تازه شده بود، یکسره پیوند کنونی خود را با گذشته اش از دست داده است.

در روزگار شاهان مسلمان دوره ی پیش از تیموریان، خشکسار واره ی هند همچون کانون زبان و ادب پارسی درآمده بود. در دوره ی غزنویان در برخ از شهرهای هند، زبان روزانه و گفتاری مردم مسلمان فارسی بود و تا سه سده نیز این کار دنباله داشت تا در تاخت و تاز مغولان به ایران کانونهای ادبی و فرهنگی تار و مار شد و رفت و آمد کاروانهای ایران به خشکسار واره ی هند از میان رفت. از این پیشامد، هر چند که زبانهای بومی ارزش گفتاری یافتند،

لیک هنوز هم زبان پارسی، زبان ادبی، دانشی، پرهونی، فرهنگی و... به شمار می رفت.

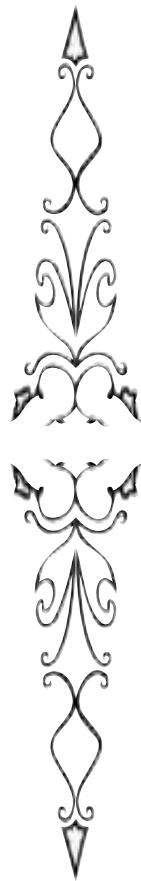
بند و دیواره یی که از پی این تاخت و تاز و چیرگی مغولان ایران و خشکسار واره ی هند پدیدار شده بود، در دوره ی تیموریان، آرام آرام در هم شکست و بار دیگر کاروانهایی از دانشمندان و نویسندگان و سخنوران ایران و آسیای میانه، در خشکسار واره ی هند به جنبش و پویش درآمدند و در یکی دوسده کارآمدی زبان و ادب پارسی در زبانهای بومی به بلندای خود رسید. در این زمان، شماری فراوان نوشتارهای بومی و جستارهای بایسته به پارسی برگردان شد و از سال ۹۳۳ ه. ق همانا پس از روی کار آمدن «بابر»، دانشمندان و ادیبان و هنرمندان دوباره به این خشکسار واره روی آوردند و یک بار دیگر آن سرزمین را به بزرگترین کانون و گاهواره ی زبان و ادب پارسی درآوردند.

در روزگار اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴ ه. ق)، که همزمان با پادشاهی شاه عباس بزرگ و برخ دیگر از شاهان صفوی در ایران بود، از پی ناسازواری گسترده و نادرخوری زمینه برای «اهل تسنن» و گروههای دیگر، آنها به بخشها و جایگاههای «سنی نشین» خشکسار واره و فرا رود کوچیدند و آن سرزمینها کانون جنبشهای اندیشه یی همچون اندیشه های شناخت و شناسایی گردید.

پیش از آشنایی مردم با دوگانه های مولوی، مردم به کسانی چون سعدی و حافظ دل بسته بودند و اینان دلخواه دوستداران و شیفتگان زبان و ادب پارسی بودند. در گفتار سرایندهگان آن روزگار آهنگ و شیوه و روش شیوای حافظ پیداست. در سروده های عرفی، فیضی و بویژه نظیری رنگ و آهنگ «حافظ» آشکارا به چشم می خورد. تا آن جا که نظیری می گوید:

تا اقتدا به حافظ شیراز کرده ایم

گردید مقتدای دو عالم کلام ما
در دوره ی شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۷ ه. ق) زمانی که کارآمدی و توان اورنگ زیب به اوگ خود رسید، در آزمونهای دینی، دوگانه های مولوی ناگزیر جزو آموزه های درسی گردید.



هر چند که در این دوره، زبان و ادب پارسی با زبان روزانه و گفتاری دورایی گرفت و گویا زبانی بیگانه شده بود، لیک همچون زبان دانشی، پرهونی، فرهنگی و ... در آموزگاہها آموخته می شد. برای نمونه، گزارشگران دوگانه ی مولوی [به گفتاری دیگر قرآن پهلوی] افزون بر دریافت اندیشه های یکتا پرستی، برای گشودن دیدگاههای واژگانی، فرگفتی، فرگفت آشویی و قرآنی کار برده شده در دوگانه ی مینوی، نیاز به سرچشمه ها و گرفتگاہهای پارسی داشتند.

هنگامی که فرمانروایی شکوهمند تیموریان هند روبه پاشیدگی بود، تنها اندیشه ها و سروده های مولانا مایه ی آرامش دردهای سرزمینی و بومی و اندیشه های پریشان لایه های گوناگون هازمان آن سامان بود. آری، بخشی بسیار بزرگ از گنجینه ی ادب پارسی خشکسارواره از آن همین روزگار است، همانا دوره یی که از مرگ عالمگیر (۱۱۱۸هـ) آغاز و تا فروپاشی پادشاهی تیموریان (۱۲۷۴/۱۸۵۷م) به درازا می انجامد. در این دوره، نه تنها نوشته ها و جستارهای فارسی چاپ شد، که شمار سرایندگان بزرگ فارسی زبان نیز از دیگر دوره ها بیشتر است. از «بیدل» گرفته تا «غالب»، ادب پارسی دوشادوش ادب اردو در همه جا پیش می تاخت و دنباله می یافت در نوشتار فارسی هم نویسندگانی برجسته و بنام، این دوره

را به روزگار شکوفایی و درخشانی ادب پارسی دگرش داده اند. (۱)

در آغاز چیرگی انگلیس، دانشها و زبانهای باختری به جای دانشها و زبانهای فارسی و تازی در خور نگرش افتاد. بی گمان در زمینه ی دانشهای انسانی، همزمان با آموزش زبان انگلیسی، درسهای تازی و فارسی برای دانشجویان بایسته بود. از همین رو، این زبانها توانستند تا اندازه یی ارزش خود را (بویژه در استان پنجاب که در آغاز از دهلی در خاور تا سراسر استان مرزی در باختر را در بر می گرفت) پاسداری و نگهداری نمایند. لیک، پس از جداسری هند و پاکستان (۱۹۴۷م) زبانهای فارسی و تازی تنها پشتوانه ی کسانی بود که می خواستند همچون یادگیرندگان «آزاد» دانش اندوزی کنند و این گونه دانشجویان در میان مردم آن روز به باد ریشخند گرفته می شدند. این رفتار خوارکننده که مردم آن زمان درباره ی دانشها و زبانها ی خاوری در پیش گرفته بودند کار رهروان این راه را دشوار تر ساخته بود. در سامانه ی آیینی و روایفته ی آموزشی نیز آموزش زبانهای خاوری درزین و گامه ی دوم به شمار می آمد.

برخ از انگیزه های افت و ناکامیابی خاور شناسی، زمینه ی هازمانی، کدیوری و ساستاری داشت. بی درنگ، پس از بنیاد پاکستان برخ از کارگزاران و فرمانروایان به

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
انستیتوت عالی جامع علوم انسانی

جای پشتیبانی از کانون مداری نیرو و توان در مرکز، پشتیبان جداسری و آزادی و خودگردانی استانها بودند و در دوره ی ایوب خان این جنبش نیرو گرفت و به از هم پاشیدگی دوره ی هزارساله ی یگانگی مسلمانان و پراکندگی و ستیزهای زبانی و اندیشه‌یی کشیده شد.

لگام کارها به دست تازه به دوران رسیدگانی افتاد که چیرگی اندیشه‌های ساستاری بیگانه و شور و نگرش کسانی از این لایه ی ها زمانی به آن گونه اندیشه‌ها، کرانه و دیدگاه ساستاری و کشور داری آن زمان راتیره‌تر ساخت.

آنها به شورمندی و برآغالش و پشتیبانی زبانهای بومی بیشتر نگرش نمودند و از همین رو سرچشمه‌های یگانگی و همبستگی مردمی و کشوری و دینی رو به خشکیدن گرایید . اکنون ، دیگر پروانه و دستوری همگانی برای راهیابی در آزمون دانشگاهها برای زبانهای خاوری گویی از میان رفته و ادب فارسی نه تنها از زندگی ها زمانی که از زندگی دانشی و دانشگاهی نیز رخت بر بسته است . گفتنی است که هنوزم در آموزگانهایی به روش گذشته و نهادهای وابسته به مزگتها ، به هر شیوه‌یی که شده به همان

روش آیینی و قراردادی و کهن به آموزش زبان پارسی می پردازند.

در هندوستان نیز تازی و پارسی به همین سرنوشت دچار گشته است. انگیزش و پشتیبانی بی اندازه ی فرمانروایی هند از زبانهای هندی و سانسکریت به روایی و پیشرفت و گسترده‌گی زبانهای فارسی و تازی که پیوند فرهنگی و مینوی مسلمانان خشکسارواره را پاسداری می کرد، آسیب و گزند زده و آموزش و فراگیری زبان فارسی در هند نیز ارزش و جایگاه خود را از دست داده است.

امروزه ، هنگامی که یک رهگذر و راهی ایرانی در هند و پاکستان پایش به مزگت و یا انجمنی شیعی می رسد و سخنگو و دینمرد آن انجمن در جایگاه سخنرانی، گفتار خود را با یک «بیت فارسی» آغاز کند، می پندارد که در باشندگان شیعی آن نشست، همان یک «بیت» سروده ی فارسی همچون «آیه یی از قرآن مجید» کار ساز است و این کارآیی و کارآمدی هم، از پی سده‌ها درایش ژرف زبان فارسی در دل و جان فرهنگ و تاریخ مردم خشکسارواره است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی